

## سپهری و سبک هندی

سید حسن حسینی

اگر بخواهیم در شعر پس از نیما به دنبال سبک‌های شناخته شده شعر فارسی بگردیم، به یقین شعر سهراب سپهری به اعتبار عملکرد ظریف و دامنه‌دار قوه خیال و نقش آفرینی‌های ذهن و پیچ و تاب‌های زبان، به شعر سبک هندی تعلق خواهد گرفت. گذشته از تأثیری که سپهری از فلسفه بودا و دیگر نحوه نگرش‌های «هندی» گرفته، زبان شعرش علایم بسیاری از شعر سبک هندی را نشان می‌دهد و این تأثیر در عمر ادبی سپهری، منحنی بالا رونده‌ای دارد.

پس از این در ذکر برخی از خصوصیات سبک هندی و توضیح شگردهای مضمون آفرینی و خیال‌بندی شاعران این سبک، یکی هم از «تشخیص» نام بردیم و نمونه‌هایی نیز ارائه کردیم.

در این جا باید بگوییم که سپهری از میان شگردهای سبک هندی، بیش از همه برای «تشخیص» اعتبار و شخصیت قابل شده و عایت او به این صنعت - که در شعر سپهری کاربرد غیرمصنوع دارد - به گونه‌ای است که در کمتر شعری از او می‌توان جای این صنعت را خالی دید.

سپهری بی‌شک در آن دسته از اشعارش که زبانزد خاص و عام است، هستی و طبیعت را به سبک هندی می‌بیند و دلنشینی‌های شعر او در اغلب موارد به صنعت تشخیص، که از صنایع مادر، در شعر هندی است برمی‌گردد.

در «صدای پای آب» که خود اسم شعر نیز از این شیوه برخاسته است، استعما  
زیبا و همه جانبه صنعت تشخیص را شاهدیم، به گونه‌ای که می‌توان این شعر  
«جشنواره تشخیص» نام نهاد.

از جای جای شعر سپهری، اگر شامه آماده‌ای  
داشته باشیم، بوی محالست و همیشگی  
با دوا این شعرای سبک‌هندی و بیدار  
به‌شام می‌رسند.

در «صدای پای آب» سهراب، تنهایی  
و شوق و فکر، رفتاری انسانی و ای بسا  
صمیمی دارند و به گونه آدم‌های زنده  
عمل می‌کند. «روشنی» احیاناً بسان مرغ  
سر بریده‌ای پرپر می‌زند و گاه در معیت

روح سرفه هم می‌کند. «عشق» از نردبان «معراج»، به سوی بام ملکوت می‌رود. در ا  
شعر شاعری را می‌بینیم که نه تنها با گل‌ها سخن می‌گوید بلکه در گفت‌وگو با  
سوسن، که زبان‌ها دارد و بی‌زبان است، ضمیر محترمانه «شما» را به کار می‌برد. صد  
تنفس باغچه هم، گه‌گاه شنیده می‌شود. «آب» عطسه می‌کند. «تنهایی» آواز می‌خواند  
هر وقت حوصله‌اش از تنهایی سر می‌رود به خیابان می‌زند و گاه چیزی هم می‌نویسد  
گاه تنهایی، صورتش را به پس پنجره می‌چسباند  
شوق می‌آید، دست در گردن جس می‌انداخت  
فکر، بازی می‌کرد

قفس بی‌در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد  
نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به بام ملکوت

شاعری دیدم هنگام خطاب، به گل سوسن می‌گفت «شما»

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم

و صدای ظلمت‌را، وقتی از برگ می‌ریزد

و صدای سرفه روشنی از پشت درخت

عطسه آب از هر رخنه سنگ

پرده را برداريم  
 بگذاريم که احساس هوايى بخورد...  
 بگذاريم که تنهائى آواز بخواند  
 چيز بنويسد  
 به خيابان برود

و در شعر «مسافر» که طنين نگرش انتزاعى در آن بيش از «صدای پای آب»  
 به گوش مى رسد، اين صنعت انتزاعى تر و طبعاً پيچيده تر، ظاهر مى شود.  
 در اين جاست که هياهوى ميوه هاى نوبر به سمت مرگ جارى مى شود. ذهن،  
 بادبزنى ساخته شده از سطح روشن گل به دست مى گيرد. در عروق و شريان «لحن»  
 خونى تازه و محزون به گردش در مى آيد. شاتوت با سليقه خاص خود روى پوست  
 فصل يادگارى مى نويسد و صورت خراش برداشته احساس با مرهم «سبزقبا» مرمت  
 مى شود. دست باد، بوى چيدن مى دهد و حسن لامسه در مكاني لامكان پشت غبار  
 حالت نارنج، از هوش مى رود:

و روى ميز، هياهوى چند ميوه نوبر  
 به سمت مبهم ادراك مرگ جارى بود...  
 و مثل بادبزن، ذهن سطح روشن گل را  
 گرفته بود به دست  
 و باد مى زد خود را

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

هوايى حرف تو آدم را  
 عبور مى دهد از كوچه باغ حكاييت  
 و در عروق چنين لحن  
 چه خون تازه محزوني!

به يادگارى شاتوت روى پوست فصل  
 نگاه مى كردى  
 حضور سبز قبائى ميان شبدرها  
 خراش صورت احساس را مرمت كرد

و بوی چینن از دست باد می آید  
و حسن لامسه پشت غبار حالت نارنج  
به حال بیهوشی است

و همچنین در شعرهای پس از «مسافر» صنعت تشخیص با فراز و فرودها متفاوت، به خوبی قابل تشخیص است. و از روزنه این صنعت مستحیل شده در طبیعت سپهری است که او حرمت قانون زمین را نگاه می دارد. پدیده فیزیکی تبخیر را در گداز و شنودی شاعرانه با ماهیان حوض، تفسیر می کند و به صدای آواز میوه ها در میوه فروش ها گوش می سپارد. و با مدد «لنز» عارفانه ای که در چشم خیال خویش گذاشته است، می بیند که چگونه انار، قلمرو حکومت رنگ قرمز خود را تا سرزده پارسایان گسترش می دهد. در این جا لحظه های کوچک شاعر، خواب های نقره می بیند و سفرها نیز مثل آدم ها برای خود رؤیا و تعبیری دارند. برف روی دوش سگ می نشیند و گل یاس، این مظهر لطافت، ستون فقراتی دارد و زمان بر آن تکیه زده است و «تنهایی» همچون ژنرال ناکامی در عرصه جنگ، از پیش بینی حجم شبیخون عالم مانده است و اگر در شعر سبک هندی همه حنجره ها زخم دار سرمه و مژگان سرمه آلود است در سپهری حنجره جوی آب، به اقتضای اشیاء متعلق به زمان شده زخم دار قوطی خالی کنسرو است:

یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بریخورد

«غریت»

آب در حوض نبود

ماهیان می گفتند: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«هیچ تقصیر درختان نیست جامع علوم انسانی»

ظهر دم کرده تابستان بود

پسر روشن آب، لب پاشویه نشست

و عقاب خورشید آمد او را به هوا برد که برد»

«پیغام ماهی ها»

با سبد رفته به میلان، صبحگاهی بود

میوه ها آواز می خواندند ...

گاه مجهولى ميان تابش به‌ها شنا مى‌کرد  
 هر انارى رنگ خود را تا زمين پارسايان گسترش مى‌داد  
 «صدای دیدار»

لحظه‌های کوچک من خواب‌های نقره مى‌دیدند...  
 لحظه‌های کوچک من تا ستاره فکر مى‌کردند  
 «ورق روشن وقت»

سفرهایی تو را در کوچه‌هاشان خواب مى‌بینند  
 تو را در قریه‌های دور مرغانی به‌هم تبریک مى‌گویند  
 «آفتابی»

قطره‌ها در جریان  
 برف بردوش سکوت  
 و زمان روی ستون فقرات گل یاس  
 «جنبش واژه زیست»

من در این تاریکی  
 ریشه‌ها را دیدم  
 و برای بته نوری مرگ، آب را معنی کردم  
 «از سبز به سبز»

و تنهایی من  
 شبیخون حجم تو را پیش بینی نمی‌کرد  
 «به باغ همسفران»

خون من میزبان رقیق فضا شد  
 «متن قدیم شب»

حجره جوی آب را  
 قوطی کنسرو خالی  
 زخمی مى‌کرد  
 «نزدیک دورها»

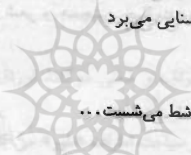
و چندین بند از شعر «از آب‌ها به بعد» و تقریباً تمام شعر «اکنون مبط رنگ» به گونه‌ای پیچیده و با سبک و سیاقی ذهنی و ظریف، به شیوه تشخیص به هم بافته شده است.

البته برای اثبات صحّت انتساب شعر سپهری به سبک هندی، جدا از حضور دامنه‌دار مقولهٔ «تشخیص»، می‌توان به دیگر ویژگی‌های سبک هندی در شعر سپهری، همچون مضمون آفرینی، اغراق و بازی با پهلوه‌های کلمه به سبک شاعران این سبک، استناد کرد. و ما، در این‌جا برای این‌که پای ادعایمان در هوا نباشد و به‌زمین محکمی بند شود چند نمونه از هندی‌واره‌های سپهری می‌آوریم و البته به‌منظور پرهیز از اطناب، چند نمونه و نه همهٔ نمونه‌هایی که می‌توان به‌دست داد.

از صدای پای آب:

مرد بقال از من پرسید: چند من خربزه می‌خواهی؟  
من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟  
(به‌اعتبار مضمون‌بندی و ارائهٔ طنزی متوسط).

من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید...  
من گدایی دیدم، در به‌در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست...  
من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد



مادر آن پایین  
استکان‌ها را در خاطرهٔ شط می‌شست...  
روشنی را بجوشیم  
شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را

شهره شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

و از شعر مسافر:

من از سیاحت در یک حماسه می‌آیم  
و مثل آب  
تمام قصهٔ سهراب و نوشدارو را  
روانم

و گاه در رگ یک حرف، خیمه باید زد

و از دیگر شعرهای سپهری:

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!

«و پیامی در راه»

در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد!

«در گلستانه»

به اعتبار بافت محاوره‌ای و در عین حال صمیمی کلام)

بهتر آن است که برخیزم

رنگ را بردارم

«پره‌های زمزمه»

روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم

در گشودم: قسمتی از آسمان افتاد در لیوان آب من

«ورق روشن وقت»

آب را با آسمان خوردم

به اعتبار حضور اشیاء روزمره در شعر و همچنین خیال‌بندی ظریف و مضمون‌سازی)

من در این تاریکی

فکر یک بره روشن هستم

«از سبز به سبز»

که بیاید علف خستگی‌ام را بچرد

پرتال جامع علوم انسانی

بوی هجرت می‌آید

«ندای آغاز»

بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست

آن چنان محو تماشای فضا بود که در چشمانش

«ندای آغاز»

آسمان تخم گذاشت

به اعتبار اغراق لطیف و ایضاً تشخیص و مضمون‌بندی)

و یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد

و باران تندی گرفت

و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ

اجاق شقایق مرا گرم کرد

«به باغ همسفران»

سرو

شیشه بارز خاک بود

«سمت خیال دوست»

لک لک

مثل یک اتفاق سفید

بر لب برکه بود

«این جا همیشه تیه»

همچنین در حوزه مضمون‌سازی از قبل بازی با کلمه و خیال‌بندی با استفاده از ایهام و مراعات نظیرهای لفظی نیز شعر سپهری، تظاهر ژنتیک سبک هندی را در خود نهفته دارد:

پاییز، روی وحدت دیوار

اوراق می‌شود

«هم سطر هم سپید»

که ارتباط بین «پاییز» و «اوراق» و معنی دوگانه اوراق، مبنای کار قرار گرفته است. همچنین در این مصراع از شعر «مسافر»:

به‌این مسافر تنها که از سیاحت اطراف «طور» می‌آید

که ارتباط بین سیاحت و تور [طور] سیاحتی مدنظر شاعر بوده است. در این زمینه هوشیاری شاعر و دقت او در کلمات و سیلاب‌های آن عناوین بعضی از شعرهای خانان صفارزاده نیز مثال خوبی است: *قال جامع علوم انسانی*

تولد ولادیمیر - ماشین آبی شخولن

که شاعر کلمه روسی «ولادیمیر» را تفکیک شده و به شکل «ولاد»ی، «میر» و در کنار «تولد» می‌بیند. و نیز در «ماشین آبی شمران» بین «آب»ی و «شمر»ان، معادله و تناسبی



مخفی برقرار می‌کند. در شعر سپهری - همان‌گونه که گفتیم - با مضامین کاریکلماتوری و کاریجملاتوری نیز روبه‌رو می‌شویم:  
جنگ «نازی»ها با ساقه ناز...

«صدای پای آب»

صبح‌ها نان و پنیرک بخوریم...

«متن قدیم شب»

کفش‌های من از «لفظ» شبنم  
تر شد

من

گیج شدم،

جست زدم روی کوه نقشه جغرافی

«ای شور، ای قدیم»

«آی هلیکوپتر نجات!»

و نیز این مثال مکرر:

و بزی از خزر نقشه جغرافی، آب می‌خورد

و لازم به تذکر است که این «نقشه جغرافی» همان «تصویر» در شعر هندی است که به‌اشکال گوناگون «مرغ تصویر»، «شیر تصویر»، «گل تصویر»، «بلبل تصویر»، «آب تصویر» و... مورد مضمون‌برداری شعرای این سبک قرار گرفته است.  
بیدل می‌گوید:

نیستم بی‌سعی وحشت با همه افسردگی

بلبل تصویرم و تا رنگ دارم می‌پریم

و این یادآور سخن سپهری است که می‌خواهد روی تنهایی خود، نقشه مرغی بکشد، یعنی برای خود مرغ تصویر، دست و پا کند.

و واعظ قزوینی از «آب تصویر» این‌گونه یاد می‌کند:

نالۀ من ز ناتوانی‌ها

بی‌صداتر ز آب تصویر است

و این «آب تصویر» به‌زمان ما ر به‌شعر سپهری که می‌رسد، می‌شود «خزر نقشه جغرافی». همچنین آن‌جا که سپهر می‌گوید: حوض نقاشی من بی‌ماهی است، به‌همان «حوض تصویر» شعر سبک‌هندی نظر دارد و اصل و نسب مضمون‌پردازی به‌شعر سبک‌هندی برمی‌گردد. از جای جای شعر سپهری، اگر شامه آماده‌ای داشته باشیم بوی مجالست و همنشینی با دواوین شعرای سبک‌هندی و بیدل به‌مشام می‌رسد. وقتی سپهری می‌گوید:

به‌سراغ من اگر می‌آیید

نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من

«واحه‌ای در لحظه»

کیست که حشر و نشری با شعرای هندی داشته باشد و با خواندن این قطعه از شعر سپهری به‌یاد چینی و ترک آن‌که در شعر هندی به «موی چینی» تعبیر می‌شود، نیفتد؟ این «موی چینی» از سوزن‌های مشهور شعر هندی است و شعرای سبک‌هندی در ارتباط با این (مو) هر جا که توانست‌اند، موشکافی‌ها کرده‌اند.

از این‌ها گذشته گاه خود مضمون و نوع برداشت سپهری یادآور مضامین شعرای شناخته شده سبک‌هندی است، فی‌المثل آن‌جا که سپهری در «صدای دیدار» از کم عمقی بیش همشهریان خود انتقاد می‌کند و می‌گوید:

بیش همشهریان افسوس

بر محیط رونق نارنج‌ها خط ماسی بود

این بیت صائب را به‌ذهن متبادر می‌کند:

از قماش پیرهن، غافل ز یوسف گشته‌اند

شکوه‌ها از مردم کوتاه نظر دارد بهار

و ایضاً این مشابهت، گاه در وادی لفظ و ترکیب نیز مشهود است. وقتی سپهری در اوایل شعر صدای پای آب در معزلی خویش می‌گوید:

اهل کاشانم

پیشه‌ام نقاشی است

گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم

به‌شما

تا به‌آواز شقایق که در آن زندانی است

دل تنهایی‌تان تازه شود  
 صرف‌نظر از شخصیت دادن به مقوله‌ای نامحسوس به نام «آواز شقایق»، تابلوی  
 نقاشی را نیز به «قفس رنگ» تشبیه کرده است.  
 حال ببینیم غالب دهلوی، «قمری و بلبل» را از زاویه تأثیر رنگینی که بر چشم  
 می‌گذارند، چگونه مختصر و مفید، تعریف و به عبارت بهتر، نقاشی می‌کند:  
 قمری کف خاکستر و بلبل قفس رنگ  
 که البته بیدل هم پیش از غالب در چند موضع، گل را از سلسله «رنگین قفسان» دانسته  
 است:

بلبل طفل مزاجم به کجا دل بندم  
 گل این باغ ز رنگین قفسان می‌باشد  
 و با اطمینان می‌توان گفت که این «قفس رنگ» و محتویات شاعرانه آن را سپهری  
 - البته به گونه‌ای خلاق و شاعرانه - از باغ رنگارنگ سبک هندی، برای مخاطبان شعر  
 خویش بهارمغان آورده است.  
 سهراب سپهری همچنین نام اولین کتاب از هشت کتابش را «مرگ رنگ» گذاشته  
 است و این مرگ رنگ همان‌گونه که در شعر سپهری توضیح داده می‌شود، همان  
 «شکست رنگ» است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال چاپ جامع علوم انسانی

در این شکست رنگ

از هم گسسته رشته هر آهنگ

تنها صنای مرغک بی‌یاک

گوش سکوت ساده می‌آراید

با گوشواره پژواک

و «شکست رنگ» به معنی پریدگی رنگ و باختن رنگ در شعر هندی و به خصوص در  
 شعر بیدل مورد استعمال فراوان دارد.

صائب می‌گوید:

چگونه درد خود از مردمان نهان دارم

که از شکستگی رنگ ترجمان دارم

و این «شکست رنگ» در اشعار بیدل همواره به‌عنوان رمز و نشانهٔ فنای همهٔ چیز جز خدا، خودنمایی می‌کنند. و این شکست، گاه در شعر بیدل بی‌صدا انجام می‌گیرد و گاه چون سروش پرخروشی است که می‌توان صدای آن را که نوید و صلایی است به‌چشم‌هایی که شکست رنگ را می‌شنوند و می‌بینند، شنید:

گرم نوید کیست سروش شکست رنگ  
 کز خویش رفته‌ایم به‌دوش شگست رنگ  
 بیدل کجاست فرصت کاری در این چمن  
 چون رنگ رفته‌ایم به‌دوشی شکست رنگ

همچنین بعضی از کلمات رایج در شعر سبک هندی را می‌بینیم که به‌گونه‌ای دیگر و به‌شکل توضیحی در شعر سپهری منبع الهام و مضمون‌سازی واقع شده‌اند. در شعر هندی سیمرغ و دل عارف و قفس سینه، فراوان در کنار هم آمده‌اند. صائب می‌گوید:

در سینهٔ صد چاک نگنجد دل عارف  
 سیمرغ محال است قفس داشته باشد

و سیمرغ که همان مرغ افسانه است در شعر سپهری به‌همین نشانی ظهور می‌کند. سپهری شعری داستانی و رمزی دارد با عنوان «مرغ افسانه» و در این شعر شاهدیم که گذار این مرغ باز به‌سینهٔ انسان می‌افتد:

مرد، آن‌جا بود

انتظار در رگ‌هایش صدا می‌کرد

مرغ افسانه از پنجره فرود آمد

سینهٔ او را شکافت

و به‌درون رفت

به‌هرحال نشانه‌های شعر هندی در اشعار سپهری فراوان است که خوانندهٔ اهل، با بذل حوصله می‌تواند نمونه‌های بیشتری به‌دست دهد و با بهره‌برداری‌های خلاق سپهری از این سبک مطرود! بیش از پیش آگاه شود.

## منابع

۱. ایرج افشار بن دکتر محمود افشار (ت: ۱۳۱۴ ه.ش): صائب و سبک مندی، به کوشش محمد رسول دریاگشت، مجموعه سخنرانیهای تحقیقی، شماره ۳، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، چاپخانه تهران. مصور، اسفند ۲۵۳۵ (۱۳۴۹ ه.ش).
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، بوهتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳۴۲ خورشیدی، جلد دوم و سوم.
۳. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: کلیات صائب تبریزی، به تصحیح امیر فیروزکوهی، انتشارات کتابفروشی خنیام، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش.
۴. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: فرهنگ اشعار صائب، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش، ج ۱، چاپ اول ۱۳۶۵ ه.ش، ج ۲.
۵. هشت کتاب سهراب سپهری، چاپ طهوری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی